

شور پست‌مدر نیستی یا شعور متکی بر زیبایی‌شناسی؟

با اتکا به نظریات هارولد بلوم، جان بیلی، فیلیپ راث، رابرت پور تر و پرل بل



فرزام کریمی

مترجم

انقلاب پراگ در سال ۱۹۸۹ رخداد بزرگی بود، دستیابی به آزادی سیاسی تنها بخشی از خواسته‌های مردم در راه انقلاب بود و از دیگر سو انتقال قدرت از گورباچف به بوریس یلتسین در زمستان سال ۱۹۹۱ به معنای پایان یافتن اتحاد جماهیر شوروی بوده‌است. میلان کوندرا در سال ۱۹۷۵ از پراگ به فرانسه تبعید شده بود و همچنان بخشی از رویکرد انتقادی خویش را نسبت به دولت آن زمان حفظ کرده بود، من در سال ۲۰۰۲ مجدداً کتاب سبکی تحمل‌ناپذیر هستی از وی را خواندم. در زمان انتشار اولیه اثر در سال ۱۹۸۴ این کار را اثری موفقیت‌آمیز و قابل قبول می‌دانستم. کوندرا در میان پیشینیان لارنس استرن و دنی دیدرو را منحصراً فرقد می‌دانست و به این لیست می‌توان هرمان بروخ، رابرت موزیل و کافکا را هم اضافه کرد، سبکی تحمل‌ناپذیر هستی دارای ساختاری فرمولی و در جاهایی غیر قابل تحمل است. در سال ۱۹۸۹ ایتالو کالوینو این اثر را به علت داستان سرایی هنرمندانه و تقلید از دیدرو و استرن ستایش کرد، اما کالوینو توجهی به مفهوم کپیج در آثار کوندرا ندارد.

جان بیلی (منتقد برجسته انگلیسی) رمان‌هایی از کوندرا که از همان ساختار سنتی رمان تبعیت می‌کنند را ستایش می‌کند و به تقدیر از نگاه وی که منطبق بر نگاه نیچه‌ای در سبکی تحمل‌ناپذیر هستی و آمیخته با سینیما و سینیاست است می‌پردازد. از دیگر سو وزن این اثر ترکیبی از عشق، وفاداری، رنج، شناس، مرگ، داستان پردازی با بر خورداری از فرم مناسب است.

بهار پراگ گذشت و کوندرا از تمجید شدن به عنوان یک پست مدرنیست لذت می‌برد، وی به خوبی نسبت به این مسأله آگاه است که سروانتس در رمان گوی سبقت را از دیگران بروده است، کوندرا از استعداد فراوان و قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و این استعداد را در ادوار مختلفی نشان داده است.

رابرت پورتر (استاد زبان انگلیسی، متخصص ادبیات روسی و مولف کتاب میلان کوندرا صدایی از قلب اروپا) دربارهٔ آثار کوندرا بر این باور است: در حد فاصل بین سال‌های ۱۹۶۳ تا ۱۹۶۸ کوندرا روی به نوشتن ده داستان عاشقانه آورد. در سال ۱۹۷۰ وی تصمیم گرفت تا هشت داستان از مابین آن ده داستان را در قالب کتابی منتشر کند و دو داستان را که در نظر وی ضعیف‌شمرده می‌شدند را حذف کرد. با بررسی داستان‌ها موجود در این اثر به این درک خواهیم رسید که نگاه و پیشرفتی فلسفی را در تمام این آثار رویت می‌کنیم. مقاله‌ای از میلان بلانکا در باب آثار کوندرا وجود دارد که به کشف تزاها و آنتی تزاها در آثار کوندرا می‌پردازد. وی بر این باور بوده‌است که در تمام داستان‌های این مجموعه عاشقانه از کوندرا یا مخاطب با عشقی به غایت صادقانه روبه‌رو است یا با عشقی مواجه‌است که محکوم به شکست خوردن است. تراژدی و طنز دو مقوله غیر قابل انکار در آثار کوندرا به‌شمار می‌روند که در این داستان‌ها هم با این گزاره‌ها مواجه هستیم. کمیکی آمیخته با جناس و شخصیت‌هایی که در طول داستان به مخاطب اجازه می‌دهند تا با آنها هم‌مدردی کنند و به درک روشنی از آنها دست یابند.

پرل بل (منتقد و مقاله‌نویس) بر این باور است که رمان‌های اعتراضی از زولا تا سوزنیشتین که علیه بی‌عدالتی جاری بوده همواره مورد توجه قرار گرفته است رمان‌ها که با نقد و وحشت را با قدرت نظر و بیان جزئیات مطرح ساخته‌اند اما پرسشی که جدای از تمام این مسائل مطرح است این پرسش خفلیز است که تا چه زمانی می‌توان به این بیان وحشت آلود و نمایش شر ادامه داد؟ بی شک می‌توان این نمایش را با شیوه‌ای طنز نمایش داد حتی شیوه مواجهه کافکا با اتکا به فر دیت خویش در برابر نامفهوم اقتدار از طریق انتزاعات سوررئالیستی یگانه است، اما تجربه رنج آلود مواجهه با رژیم‌های کمونیستی در جوامع اروپای شرقی به نویسندگان آن دوره کمک می‌کند تا بتوانند به کلاستر فویوبانیوسی (نوشتن درباره تنگنا هراس) روی بیاورند، بیان وضیعت، کنش و قضاوت در یک گستره کوچک و بزرگ و بیان واقعیتهی که با چشم‌انداز نظام‌ها گرا آن هستیم به شیوه پازل‌های منفک از یکدیگر و اظهار تفرغ نویسنده از حاکمان زمان خویش در قالب به کارگیری استعاره‌های غیرمستقیم از جمله ویژگی‌های این نوع از نوشتار به شمار می‌رود. نویسنده‌ای نظیر میلان کوندرا هم پس از مهاجرت به غرب تحت تاثیر فشارهای عصبی و محدودیت زمان با کمک شیخ کوچک تاریخ به انسان معاصر یادآوری می‌کند که دنیای واقعی همین دنیای وحشیانه‌ای ست که با آن روبه‌رو است اگر به کتاب‌هایی که او در غرب منتشر کرده است توجه کنیم بی‌شک می‌توانیم مستر مشخصی را رویت کنیم، مسیری که شمایل یک نویسنده دگردانیش را نشان می‌دهد که با به کارگیری طنز، تراژدی و سبک سوررئال خویش توانست گام محکمی در مسیر خویش بردارد هر چند که پرل بل به بررسی رمان‌های مختلف از کوندرا و آثاری که تاکنون از وی چاپ شده است می‌پردازد، اما در انتهای مقاله خویش تحت عنوان (آواتگار دیسم حقیقی) همچنان بر این باور پافشاری می‌کند که باید به دنبال صدای جدیدی برای بیان وحشت‌ها و ظلم‌های روا داشته شده بر ما باشیم.

چهارشنبه
۲۵۰۰۵۰۱۴۰۲
شماره ۱۶۳۳
سال پنجم
۲۹ محرم ۱۴۴۵/ ۱۶ آگوست ۲۰۲۳

armanmeli.ir

۷

ادبیات

آرمان‌ملی

یادبودیکی از بزرگ‌ترین رمان‌نویسان جهان

میلان کوندرا: من یک رمان‌نویس هستم و دیگر هیچ…



در تشریح «رمان اروپایی»

و نسبت «جنسیت» با رمان

آرمان ملی: لویی اوپنهایم (مترجم: فرزام کریمی): من برای نخستین بار به دیدار میلان کوندرا رفتم. وی یکی از مهم‌ترین نویسندگان اروپایی به‌شمار می‌رفت که به‌شیوه‌ای خود آگاهانه و عقلانی به ارائه هنر خویش می‌پرداخت.

در طول مصاحبه به دنبال کشف قوه تخیلی در وی بودم که به واسطه آن، توانسته بود با استفاده از ظرافت‌زبانی به بیان صمیمیت انسانی بپردازد. معمولاً کمتر پیش می‌آید که فرصت ملاقات با هنرمندی فراهم‌شود که آدمی کاری و راستایش‌کنند. ارج نه‌اند به هنر مندربه معنای احترام‌به‌اثر اوست بلکه به معنای ارج نه‌اندن برای شخصیت‌وی باشد. پاسخ‌های وی از روی فرودتی و به‌دور از هر گونه لفاظی بوده‌است: بی‌آنکه نیازی به این‌ببیند که بخواهد خویش را در پشت‌واژگان پنهان‌کند. شخصیت‌وی که نشان از یکبار چگی و انسجامی هنری دارد، نشانگر آن بود که او به خوبی برای حفظ خویش و در ک موقعیت منحصر به فرد تاریخی اجتماعی خود به مراقبه از خویش پرداخته‌است. کوندرا در طول جلسه تمایل داشت تا درباره موضوعات مختلف به بحث و گفت‌وگو بپردازد و هدف وی روشن کردن نکاتی عینی در طول مصاحبه بود. آنچه در ادامه خواهید خواند تر کبیعی از چنین کلازی است.

فهمید. این نویسندگان، مدرنیست‌هایی هستند که اشتیاق زیادی برای جست‌وجوی فرم‌های جدید دارند اما در آن واحد، کاملاً تهی از هر گونه ایدئولوژی آواتگارد هستند. هرگز از ضرورت شکست‌های بنیادین سخن نمی‌گویند. احتمالات رسمی و صوری رمان را دارای تاریخ انقضا نمی‌دانند؛ بلکه تنها می‌خواهند به شیوه‌ای بنیادین به گسترش آن‌ها بپردازند. از چنین موضوعی رابط‌های دیگر با گذشته رمان شکل می‌گیرد. این نویسندگان به هیچ‌وجه به سنت توهین نمی‌کنند؛ بلکه انتخاب دیگری از سنت دارند. آن‌ها همگی مجذوب رمان‌هایی شده‌اند که از قرن نوزدهم پیش می‌گیرد. من این برهه را نیمه نخست تاریخ رمان می‌دانم؛ در طول قرن نوزدهم، این برهه از زمان به دست فراموشی سپرده شده است. این رخداد موجب شد تا نیمه نخست تاریخ از جوهره نمایش خویش محروم‌شود و آنچه که من از آن به‌عنوان تفکر نویسنده‌گی یاد می‌کنم، نقش کل‌نگ‌تری را ایفا کند. برای اجتناب از هر گونه سوءتفاهم، اجازه دهید‌تا به تشریح تفکر نویسنده‌گی بپردازم. منظور من رمان فلسفی نیست که رمان را تابع فلسفه می‌کند و افکار و عقاید نویسنده را به تصویر می‌کشد این کار سارتر یا حتی کامو است. اخلاقی کردن رمان هم از آن مدل‌هایی است که من آن را دوست ندارم. محتوای آثار موزیل و بروخ کاملاً متفاوت است؛ یعنی به‌جای آنکه در خدمت فلسفه باشد، عرصه‌ای را از آن خود می‌کند که تا پیش از آن در اختیار فلسفه بوده‌است. مشکلات کتاب‌هایم به آن اشاره شده است، بخشی را شامل می‌شود که به لحاظ زبان‌شناسی آن راززم-ن اسلو- مجاری می‌دانند. با این حال اگر بخواهید معنا و ارزش رمان را درک کنید، دانستن این نکات کمک چندانی به شما نمی‌کند؛ زیرا من همیشه گفته‌ام که تنها با دانستن زمینه و فضای تاریخ رمان اروپا می‌توان معنا و ارزش یک رمان را فهمید.

فهمید. این نویسندگان، مدرنیست‌هایی هستند که اشتیاق زیادی برای جست‌وجوی فرم‌های جدید دارند اما در آن واحد، کاملاً تهی از هر گونه ایدئولوژی آواتگارد هستند. هرگز از ضرورت شکست‌های بنیادین سخن نمی‌گویند. احتمالات رسمی و صوری رمان را دارای تاریخ انقضا نمی‌دانند؛ بلکه تنها می‌خواهند به شیوه‌ای بنیادین به گسترش آن‌ها بپردازند. از چنین موضوعی رابط‌های دیگر با گذشته رمان شکل می‌گیرد. این نویسندگان به هیچ‌وجه به سنت توهین نمی‌کنند؛ بلکه انتخاب دیگری از سنت دارند. آن‌ها همگی مجذوب رمان‌هایی شده‌اند که از قرن نوزدهم پیش می‌گیرد. من این برهه را نیمه نخست تاریخ رمان می‌دانم؛ در طول قرن نوزدهم، این برهه از زمان به دست فراموشی سپرده شده است. این رخداد موجب شد تا نیمه نخست تاریخ از جوهره نمایش خویش محروم‌شود و آنچه که من از آن به‌عنوان تفکر نویسنده‌گی یاد می‌کنم، نقش کل‌نگ‌تری را ایفا کند. برای اجتناب از هر گونه سوءتفاهم، اجازه دهید‌تا به تشریح تفکر نویسنده‌گی بپردازم. منظور من رمان فلسفی نیست که رمان را تابع فلسفه می‌کند و افکار و عقاید نویسنده را به تصویر می‌کشد این کار سارتر یا حتی کامو است. اخلاقی کردن رمان هم از آن مدل‌هایی است که من آن را دوست ندارم. محتوای آثار موزیل و بروخ کاملاً متفاوت است؛ یعنی به‌جای آنکه در خدمت فلسفه باشد، عرصه‌ای را از آن خود می‌کند که تا پیش از آن در اختیار فلسفه بوده‌است. مشکلات کتاب‌هایم به آن اشاره شده است، بخشی را شامل می‌شود که به لحاظ زبان‌شناسی آن راززم-ن اسلو- مجاری می‌دانند. با این حال اگر بخواهید معنا و ارزش رمان را درک کنید، دانستن این نکات کمک چندانی به شما نمی‌کند؛ زیرا من همیشه گفته‌ام که تنها با دانستن زمینه و فضای تاریخ رمان اروپا می‌توان معنا و ارزش یک رمان را فهمید.

«رمان اروپایی» یک اصطلاحی جغرافیایی نیست؛ بلکه باید آن را اصطلاحی معنوی به حساب آورد که (به لحاظ جغرافیایی) می‌تواند آمریکارا هم شامل‌شود

آرمان ملی: لویی اوپنهایم (مترجم: فرزام کریمی): من برای نخستین بار به دیدار میلان کوندرا رفتم. وی یکی از مهم‌ترین نویسندگان اروپایی به‌شمار می‌رفت که به‌شیوه‌ای خود آگاهانه و عقلانی به ارائه هنر خویش می‌پرداخت. در طول مصاحبه به دنبال کشف قوه تخیلی در وی بودم که به واسطه آن، توانسته بود با استفاده از ظرافت‌زبانی به بیان صمیمیت انسانی بپردازد. معمولاً کمتر پیش می‌آید که فرصت ملاقات با هنرمندی فراهم‌شود که آدمی کاری و راستایش‌کنند. ارج نه‌اند به هنر مندربه معنای احترام‌به‌اثر اوست بلکه به معنای ارج نه‌اندن برای شخصیت‌وی باشد. پاسخ‌های وی از روی فرودتی و به‌دور از هر گونه لفاظی بوده‌است: بی‌آنکه نیازی به این‌ببیند که بخواهد خویش را در پشت‌واژگان پنهان‌کند. شخصیت‌وی که نشان از یکبار چگی و انسجامی هنری دارد، نشانگر آن بود که او به خوبی برای حفظ خویش و در ک موقعیت منحصر به فرد تاریخی اجتماعی خود به مراقبه از خویش پرداخته‌است. کوندرا در طول جلسه تمایل داشت تا درباره موضوعات مختلف به بحث و گفت‌وگو بپردازد و هدف وی روشن کردن نکاتی عینی در طول مصاحبه بود. آنچه در ادامه خواهید خواند تر کبیعی از چنین کلازی است.

فهمید. این نویسندگان، مدرنیست‌هایی هستند که اشتیاق زیادی برای جست‌وجوی فرم‌های جدید دارند اما در آن واحد، کاملاً تهی از هر گونه ایدئولوژی آواتگارد هستند. هرگز از ضرورت شکست‌های بنیادین سخن نمی‌گویند. احتمالات رسمی و صوری رمان را دارای تاریخ انقضا نمی‌دانند؛ بلکه تنها می‌خواهند به شیوه‌ای بنیادین به گسترش آن‌ها بپردازند. از چنین موضوعی رابط‌های دیگر با گذشته رمان شکل می‌گیرد. این نویسندگان به هیچ‌وجه به سنت توهین نمی‌کنند؛ بلکه انتخاب دیگری از سنت دارند. آن‌ها همگی مجذوب رمان‌هایی شده‌اند که از قرن نوزدهم پیش می‌گیرد. من این برهه را نیمه نخست تاریخ رمان می‌دانم؛ در طول قرن نوزدهم، این برهه از زمان به دست فراموشی سپرده شده است. این رخداد موجب شد تا نیمه نخست تاریخ از جوهره نمایش خویش محروم‌شود و آنچه که من از آن به‌عنوان تفکر نویسنده‌گی یاد می‌کنم، نقش کل‌نگ‌تری را ایفا کند. برای اجتناب از هر گونه سوءتفاهم، اجازه دهید‌تا به تشریح تفکر نویسنده‌گی بپردازم. منظور من رمان فلسفی نیست که رمان را تابع فلسفه می‌کند و افکار و عقاید نویسنده را به تصویر می‌کشد این کار سارتر یا حتی کامو است. اخلاقی کردن رمان هم از آن مدل‌هایی است که من آن را دوست ندارم. محتوای آثار موزیل و بروخ کاملاً متفاوت است؛ یعنی به‌جای آنکه در خدمت فلسفه باشد، عرصه‌ای را از آن خود می‌کند که تا پیش از آن در اختیار فلسفه بوده‌است. مشکلات کتاب‌هایم به آن اشاره شده است، بخشی را شامل می‌شود که به لحاظ زبان‌شناسی آن راززم-ن اسلو- مجاری می‌دانند. با این حال اگر بخواهید معنا و ارزش رمان را درک کنید، دانستن این نکات کمک چندانی به شما نمی‌کند؛ زیرا من همیشه گفته‌ام که تنها با دانستن زمینه و فضای تاریخ رمان اروپا می‌توان معنا و ارزش یک رمان را فهمید.

آرمان ملی: لویی اوپنهایم (مترجم: فرزام کریمی): من برای نخستین بار به دیدار میلان کوندرا رفتم. وی یکی از مهم‌ترین نویسندگان اروپایی به‌شمار می‌رفت که به‌شیوه‌ای خود آگاهانه و عقلانی به ارائه هنر خویش می‌پرداخت.

سیاست و خیانت می‌پردازند و در تنش میان آزادی و مسئولیت انسانی هستند. در سال ۱۹۸۸ اقتباس سینمایی از این رمان توسط فیلیپ کافمن صورت گرفت، فیلمی که در آن دیل‌ دی لوئیس و ژولیت بینوش به نقش آفرینی پرداخته بودند. کوندرا در سال ۱۹۸۰ پس از مصاحبه با راث در نیویورک تأییمز به ابراز تلافی پرداخت و احساساتش را اینگونه ابراز کرد «رمان جایی در جهان ندارد. دنیای دیکتاتوری، چه بر پایه مارکس یا بر پایه هر چیز دیگری که بنا شده باشد، به جای پرسش، دنیای پاسخ‌هاست.» وی اینگونه ادامه داد: «به نظر من امروزه مردم در سراسر جهان ترجیح می‌دهند تا به جای درک کردن به قضاوت کردن بپردازند، به جای پرسیدن پاسخ دهند در حالی که صدای رمان در میان حماقت‌های جنجالی انسان به سختی شنیده می‌شود.»

آخرین رمان او که به زبان چکی نوشته شد جاودانگی نام داشت که در سال ۱۹۸۸ به چاپ رسید. این رمان فلسفی راه را برای سه رمان کوتاه دیگری وی تحت عنوان بی‌گناهی (۱۹۹۵)، هویت (۱۹۹۸) و جهالت (۲۰۰۰) گشود – موضوعات این رمان‌ها درباره مراقبه از خود، دلنگی برای وطن، نوستالژی و امکان بازگشت به وطن است. آخرین رمان کوتاه او تحت عنوان جشن بی‌معنایی در سال ۲۰۱۳ با ترجمه‌ای ایتالایی منتشر شد. هنگامی که این اثر به زبان انگلیسی منتشر شد منتقدان آن به دودسته تقسیم شدند، برخی از منتقدان طنز ضعیف این اثر را ستایش کردند و برخی دیگر پایان‌بندی آن را زیرکانه می‌دانستند. در سال ۲۰۱۹ پس از ۴۰ سال دوری وی از وطن عنوان شهروندی چکسلواکی به کوندرا و همسرش را بازگردانده شد. کوندرا یک سال پس از دیدار آنها با آندری بابیش نخست‌وزیر چک، از آن به عنوان افتخار بزرگی یاد کرد. یک سال بعد، پتر درولاک سفیر جمهوری چک در فرانسه، گواهی شهروندی کوندرا را به وی تحویل داد و آن را یک حرکت نمادین بسیار مهم و با گشت نمادین بزرگ‌ترین نویسنده چکسلواکی به جمهوری چک نامید.

نمایشنامه هایش سیر صعودی به خویش گرفت، از جمله این آثار می‌توان به قصیده‌ای که وی برای جولیس فوجیک‌قهرمان کمونیست سرانیده بود اشاره کرد، نام این سروده آخرین مه بود که در سال ۱۹۵۵ چاپ و منتشر شد. هر چند وی بعدها آثار نخستینش را رد کرد و گفت که در زمینه‌های مختلفی کار می‌کند و آثاری وی باید بیانگر صدا، سبک و همچنین خودش باشند.

کوندرا در جوانی از اعضای حزب کمونیست بود و دو بار از حزب اخراج شد، بار اول پس از «فعالیت‌های ضد کمونیستی» در سال ۱۹۵۰ و بار دوم در سال ۱۹۷۰ طی سرکوبی که پس از بهار پراگ ۱۹۶۸ رخ داد، او یکی از صداهای پیشرو در آن جریانات بود و در انتظار عمومی خواستار آزادی بیان و حقوق برابر برای همگان شد. نخستین رمان وی شوخی نام داشت که در سال ۱۹۶۷ منتشر شد و الهام گرفته از آن دوران بود و توانست موفقیت بزرگی را کسب کند. داستان این رمان چند صدایی حول یک شوخی دربارهٔ ترس‌نگی می‌چرخد، قهرمان داستان دانشجویی است که برای تحت تاثیر قرار دادن یک دختر می‌نوسد. این رمان پس از ورود تانک‌های روسی به میدان ونسلسل از میان کتابفروشی‌ها و کتابخانه‌ها ناپدید گشت. چیزی نگذشت که کوندرا نام خویش را در لیست سیاه یافت و از شغل معلمی برکنار شد. در آن برهه وی در کافه‌ها به نواختن ساکسیفون مشغول بود. عدم انتشار آثارش به نوعی بار سانسور را از دوش او برداشته بود.

وی پس از آنکه از اصلاح چکسلواکی نامید شد در سال ۱۹۷۵ به فرانسه مهاجرت کرد. او در سال ۱۹۷۹ تابعیت کشورش را از دست داد و در سال ۱۹۸۱ شهروند فرانسه شد. با حمایت دوستش فیلیپ راث، آثار کوندرا هم‌مانند سایر نویسندگان در سراسر اروپا منتشر شد. انتشار کتاب بار هستی در سال ۱۹۸۴ موفقیت وی را به عنوان یک نویسنده بین‌المللی تثبیت کرد. داستان این رمان در فضای هیجان‌برانگیز پراگ در سال ۱۹۶۸ رخ می‌دهد و تصویرگر دو زوجی است که به مبارزه با

آنا مرزاووا، سخنگوی کتابخانه میلان کوندرا اعلام کرد: میلان کوندرا نویسنده اهل جمهوری چک و خالق رمان بار هستی پس از تحمل یک دوره بیماری طولانی در سن نود و چهار سالگی درگذشت. آنگونه که روشن است میلان کوندرا در سال ۱۹۷۵ پس از اخراج از حزب کمونیست چکسلواکی به دلیل «فعالیت‌های ضد کمونیستی» وطن خویش را به مقصد فرانسه ترک کرد. او از سال ۱۹۷۹ به پاریس تبعید شد و روزگارش را در فرانسه گذراند. وی مشهورترین آثارش را در فرانسه نوشت که از جمله آنها می‌توان به رمان بار هستی اشاره کرد. کوندرا پس از آنکه تصمیم گرفت تا دیگر به زبان مادری‌اش ننویسد نوشتن به زبان فرانسه را آغاز کرد و نخستین رمانش به زبان فرانسه در سال ۱۹۹۵ «هستگی» نام داشت. آخرین رمان وی جشن بی‌معنایی در سال ۲۰۱۴ به چاپ رسید. اغلب اوقات نام او در میان برندگان جوایز نوبل ادبیات به چشم می‌خورد. بعدها کوندرا عنوان کرد رمان وی بر پایه و اساس دو کتاب شکل گرفت و آن دو کتاب عبارت‌نداز: کلار ساپاژر ساموئل ریچار دسون و تریسترام شدی اثر لورنس استرن و همین امر باعث شد تا ایده دومی در ذهنم نقش بندد و راهی از زشمند در پیش رویم قرار گیرد تا درباره اصل و نسب ادبی خویش ببینم. این رمان نویس افزود: «بر اساس شجره نامه کتاب تریسترام شدی، ایده سومی هم در ذهنم شکل گرفت. رمان بار هستی به ما هشدار می‌دهد که زندگی به هیچکدام از ما اجازه بازنگری یا دوباره نویسی نمی‌دهد و این می‌تواند «غیر قابل تحمل» باشد، اما با این وجود می‌تواند نقشی رهایی بخش هم داشته باشد.» کوندرا در اول آوریل ۱۹۲۹ در برنو به دنیا آمد. پیش از آنکه به نویسندگی روی آورد، در نزد پدرش که بیانیست و موسیقی‌شناس مشهوری بود، موسیقی آموخت و در سال ۱۹۵۲ در آکادمی فیلم پراگ به عنوان مدرس ادبیات جهان شناخته شد. به‌رغم رد شدن آثار وی توسط نویسندگان سوسیالیست چکسلواکی در دهه پنجاه میلادی، شهرت ادبی کوندرا با انتشار مجموعه‌ای از اشعار و

آخرین سکانس جشن بی‌معنایی آقای نویسنده

متن برگرفته از روزنامه گاردین

مترجم: سوده حسینی

